

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا محمد و
آله الطيبين الطاهرين المعصومين، لاسيّما بقيّ الله في الأرضين ارواحنا فداه و عجل الله
تعالى فرجه الشريف

در صفحه 87 گفته شد: «و قد ورد في كلمات غير واحد من العلماء دعوى انصراف الأدله
غير الصريحه في الردع عمّا قامت عليه السير العقلائيّه الراسخه»

فرمودند که ادله‌ای که صریح نیست در ردع از سیره عقلانی، اینها فرمودند که در مواردی
که سیره راسخه‌ای وجود داشته باشد، آن ادله انصراف دارد از شمول نسبت به آن موارد.
مثال‌هایی و مواردی برای این کلمات فقها ذکر شد تا رسیدیم به این عبارت.

در خیار غبن که اگر بایع یا مشتری متوجّه شدند که کلاه سرشان رفته است. در این موارد
معمولاً سیره عقلاء چیست؟ خیار غبن است که آن مغبون حقّ به هم زدن معامله را دارد،
حقّ خیار غبن دارد. این مخالف است این سیره با آیه «أوفوا بالعقود»، «أوفوا بالعقود»
می‌فرماید که به همه عقد هم وفا کنید و به هم نزنید، یکی هم همین موردی است که
مغبون واقع شده است. ولی مرحوم امام قدّس سرّه فرمودند این «أوفوا بالعقود»
منصرف است در این مورد، یعنی چون یک سیره راسخه عقلانیّه وجود دارد و یک ارتکاز
عقلانی بر خیار غبن وجود دارد بنابراین «أوفوا بالعقود» در این آیه انصراف دارد از این
مورد پس اینجا هم از مواردی است که با اینکه آیه یا عموم دارد بنابراینکه بگویم جمع
محلّی به الف و لام عام است، یا اطلاق دارد بنابر اینکه بگویم جمع محلّی به الف و لام
عموم ندارد و اطلاق دارد، علی‌ای حال ایشان تا اینجا این مطلب را فرمودند.

«و أيضاً» و نیز علاوه بر مثال‌های قبل «إنّ خيار القين من الأمور العقلانيّه الرائج» فی
عصر الشارع المقدّس (و بعد عصر شارع مقدّس نیز فی عصر المعصومين) و بعده أيضاً
فی عصر الأئمّه المعصومين عليهم السلام» یعنی و بعد عصر شارع. عصر شارع مقدّس را
کأنّ رسول خدا گرفتند. «فی عصر الشارع المقدّس» که رسول خدا باشد صلی الله علیه
و آله و سلّم و بعد عصر ایشان نیز که در عصر معصومين عليهم السلام باشد. «و الأمور
العقلانيّه الرائج» فی سوقهم يحتاج ردّها الى الإعلام الصريح»

می‌فرماید که امور عقلانی که رایج اس و دارج است و شایع است در بازار عقلاء این نیاز
دارد ردع آن امور رائج به یک اعلام صریحی، با یک عموم و اطلاق نمی‌شود چون عموم و
اطلاق انصراف دارد از ...

«فلا تكفى أدل» لزوم البیع مثل «أوفوا بالعقود» فی الردع عن تلك السير» این نمی‌تواند
آن سیره را ردع کند بلکه خودش انصراف پیدا می‌کند.

خب اینها مثال‌هایی بود که آوردیم، مثالهایی که دیروز گفتیم و مثال‌هایی که امروز اضافه کردیم.

«و أنت خير بأن هذه الأمثلة إنما تكون شاهد على عدم كفاية الظهور العمومي أو الإطلاقي للردع، لا على عدم كفاية الظهور و لو كان مختصاً بمورد السير»

ایشان می‌فرماید که از این کلمات علماء که گفتیم، از اینها نمی‌توانیم استفاده کنیم که این آقایان عقیده‌شان بر این است که اگر یک کلامی از شارع در مورد خود سیره وارد شد نه اطلاقش پرش آنجا را گرفت، نه، در مورد سیره وارد شد اینجا هم کفایت نمی‌کند، این مثال‌هایی که خواندیم در اینجا به اطلاق و عموم بود، پس در این مطلب دلالت نمی‌کند.

«و أنت خير بأن هذه الأمثلة إنما تكون شاهد» بر عدم کفایت ظهور عمومی یا اطلاقی برای ردع، نه بر عدم کفایت ظهور اگرچه آن ظهور مختص به مورد خود سیره باشد که یعنی اگر مثلاً یک روایتی وارد شده است در همین مثالی که امام زدند «خيار غبن» اگر فرمود «لا خيار للمغبون» دیگر اینجا می‌شود کاری بکنید؟ می‌گویید سیره را دارد ردع می‌کند. بله اگر عمومی باشد مثل «أوفوا» به همه عقدها چه مغبون باشی چه نباشی، چه عقد اجاره چه عقد صلح چه عقد ... که همه اینها را می‌گفت که می‌گویی پرش هم مورد غبن را هم دارد می‌گیرد، اینجا باعث انصراف می‌شود اما اگر در مورد آن واقع شده بود این را دیگر کلام این بزرگان دلالت نمی‌کند که آنجا هم ملتزم هستند که ما بگوییم دأب علما بر این است و اجماع علماء بر این است، نه این دلالت بر این نمی‌کند.

س: ...

ج: بله، خيارات دیگر هم همینطور است، قسمتی از خيارات دیگر هم عقلانی است مثل خيار عيب، خود خيار عيب هم عقلانی است که اگر معيوب است می‌تواند ردع کند.

س: ...

ج: اگر شرط کردند بله، خيار شرط عقلاء برای خودشان گذاشتند می‌گویند شرط کردم که اگر این کار را نکردی من می‌توانم معامله را به هم بزنم و آن هم قبول کرد، بله می‌تواند الزامش کند.

«و لعل مرادهم من لزوم صراحة الردع بقرين ما ذكره من الأمثلة» می‌گوید آقا چرا گفتند... خود امام الان اینجا چه گفته است؟ می‌گفتند «يحتاج ردعها الى الاعلام الصريح» این نشان می‌دهد که نه پس ظهور را حتی اگر در مورد باشد قبول ندارد چون گفتند اعلام صريح. یا هم اینکه لعل نه، از این هم نمی‌شود درآورد.

«و لعل مرادهم من لزوم صراحة الردع بقرين ما ذكره من الأمثلة» عدم كفاية الظهور العمومي أو الإطلاقي و نحوه‌ها كالمفهومي مثلاً لا عدم كفاية الظهور مطلقاً» تعبیر می‌کنیم و می‌گوییم که درست است که عبارتشان این است که باید صرحی باشد و ظاهر بدوی این عبارت که صريح باشد یعنی حتی ظهوری که در مورد وارد شده باشد به درد نمی‌خورد، یعنی کأن روایتی وارد شده باشد که «لا خيار للمغبون» که در مورد همین سیره عقلاء است باز به درد نمی‌خورد، ظاهرش این است. اما این را می‌توان توجیه کرد که مقصودشان از صراحت این است که یعنی عموم و اطلاق نداشته باشد و الا آنها ملحق

به صریح هستند، آنهایی که در مورد وارد شدند کأنّ ملحق به صراحت هستند، حالا فوقش هم این است که حالا اگر یک فقیه بزرگی یک جاهای بالاتری را اینطور گفته است حالا اینکه دیگر برای ما حجت نیست، حالا ایشان ممکن است در یک جایی فقیهی اشتباه کرده باشد، ما باید ادله را ببینیم، ما: «نحن أبناء الدلیل، دلیل حیث لا یمیل» و الا ...

س: ...

ج: نه آنکه دور زده است ...

س: ...

ج: کتاب بیع، آن عبارت را نیاوردند که در کتاب بیع ایشان درباره خیارات می‌فرمایند. آن چیز دیگری است که در حاشیه یک است.

س: ...

ج: از کجا می‌گویید؟

س: ...

ج: نه، آن اطلاق است دیگر. «أن الغلام لا يجوز أمره بالشراء و البيع» اطلاق دارد.

س: ...

ج: نه دیگر، گفته است لا یصحّ «أنّ الغلام لا يجوز أمره بالشراء و البيع» ولی سیره عقلائیه چون بر این است که غیر خطیره و یسیره اشکال ندارد، فلذا به آن عمل نمی‌کنیم دیگر، انصراف دارد. ... اینجا هم از آن جاهایی است که اطلاق و عموم بوده است نه در خصوص وارد شده باشد، اگر بله یک روایتی وارد بشود که «لا يجوز البيع الصّبی فی الأشياء الیسیره» آن وقت آن در مورد سیره می‌شد و حال اینکه این عبارتی که ایشان فرموده‌اند این نیست.

س: مناقشه دوم اخصّ از مدّعا است؟

ج: نه، مناقشه الان نیست، دارد می‌گوید کلمات فقهاء برای این بود که ما آن ضوابط را گفتیم شما نگویید به عبارت فقها که مراجعه می‌کنیم غیر از حرف شما است، می‌گوید نه، عبارت‌های آنها درست است که اینها هست اما می‌شود اینطور توجیه کرد حرف آنها را.

«فتحصّل: أنّ دعوی عدم انعقاد الظهور فی دلیل الردع بالنسب» الی مورد السیر المصادم له إنّما تتمّ فیما إذا كانت السیر بمنزلة القرینة المتّصلة بدلیل الردع»

خب به دست آمد از آنچه که در این بحث گفته شد، اینکه ادّعای عدم انعقاد ظهور، نه عدم حجّیت، عدم انعقاد اصل ظهور در دلیل ردع بالنسبه به مورد سیره‌ای که مخالف با آن ظهور است، این در کجا است؟ عدم انعقاد ظهور در کجاست؟ «إنما تتمّ این دعوا» در جایی که سیره به منزله قرینه متّصله به دلیل ردع باشد، این سیره به منزله قرینه متّصله باشد. کجا است که به منزله قرینه متّصله است؟ «و هذا (اینکه به منزله قرینه متّصله باشد) یتحقّق فی موردین» اینها تکرار ما سبق است که در حصیله بحث می‌گوییم.

«**أحدهما:** ما إذا كانت السير [شديد] الرسوخ في أذهان العقلاء بحيث يستنكر خلافها عندهم» مواردی که سیره دو خصوصیت داشته باشد، مورد اولش اینجا است. دو خصوصیت سیره داشته باشد: 1- اولاً سیره راسخه باشد و شدید [الرسوخ] باشد 2- اینکه خلافت مستهجن باشد نزدشان، چون دیروز گفتیم که بعضی وقتها راسخه است و خلافت مستنکر نیست، نه، خلافت هم مستنکر باشد. مثل همین خیار غبن، راسخه است، اگر کسی هم بگوید مغبون خیار ندارد میگوید این چه ظلمی است به او میکنید؟ کلاه سرش گذاشته اند چند برابر قیمت به او داده اند حق به هم زدن معامله را نداشته باشد؟ اصلاً مستنکر است که شارع بگوید خیار غبن ندارد.

پس از این طرف خودی خیار غبن و اینکه حق به هم زدن معامله را مغبون دارد، این. اما کجا است اینکه خیلی راسخ است و استنکار دارد هم اینجا هم در انحصار؟ آن جایی است که واقعاً جاهل باشد، اما آنجایی که شک است که این به قیمت می دهد یا نمی دهد؟ حدس هم می زده که شاید دارد خیلی کلاه سرش می گذارد، می توانسته برود بپرسد اما نرفته است بپرسد، اینجا هم آیا عقلاء می گویند خیار غبن داریم؟ می گویند می خواستی حواست را جمع کنی، تو که غافل نبودی، تو که جاهل نبود. اینجا رسوخش به آن اندازه نیست اگر هم باشد. اینجا هم اگر شارع بگوید نه، آدمی که متوجه بوده است و خودش تساهل کرده است این خیار غبن ندارد، می خواستید تساهل نکنید، استنکار ندارد. آن کجا است که استنکار دارد؟ آن جایی است که اصلاً این در ذهنش نمی آمده که خیال می کرده که قیمت همین است این همین است و آن چند برابر قیمت دارد ... یک بنده خدایی از پاکستان آمده است اینجا یک شیشه عطر می خواهد بخرد آن شیشه عطر مثلاً پانزده تومان است به او می گوید یک میلیون و نیم، دارد با او صد برابر و هزار برابر واقعاً فروخته اند بعضی ها.

«ما خودمان یک وقتی اصفهان می رفتیم یکی از همین هایی که ابزار می فروشد، ماشین رفت بنزین بزند، این ابزار فروشه آمد، گفتیم مثلاً چقدر می فروشی گفت یازده هزار تومان، آن هایی که در ماشین بودند وارد بودند و خلاصه 2500 از او خریدند، این 2500 او باز سود می کرد، نه اینکه ضرر کرد، 2500 تومان هم که فروخت شاید 500-600 تومان سود می کرد»

خب این آدمی که اینجا که اصلاً ... حالا بنده آخوند هستیم و اصلاً سر از این کارها در نمی آورم و می گوید یازده هزار، خیال می کنم واقعاً همین است، حالا بعد من بفهمم که چند برابر قیمت داده است و اینجا شارع بگوید حق الخیار نداری استنکار عرفی دارد، اما یک کسی که از این چیزها سر در می آورد و می داند چنین حرف هایی هست، می گوید از آن طرف بپرس، از یک طرف دیگر بپرس، تساهل نکن، اگر تساهل کردی شارع می گوید خیار غبن نداری، چه استنکاری دارد؟

پس اینکه سیره بخواهد مانع از انعقاد ظهور بشود دو شرط دارد: یکی اینکه سیره راسخه باشد، دو اینکه خلافت مستنکر باشد. این مورد اول.

«ما إذا كانت السير [شديد] الرسوخ (در اذهان عقلاء به گونه ای که) يستنكر خلافه عند السيره حينئذ تمنع عن انعقاد الظهور في دليل الردع بالنسبة الى موردها و لو كان الظهور مختصاً بمورد السيره» اگرچه آن ظهور مختص به مورد سیره باشد، اگر اینچنین شد که رسوخ شدید دارد و خلافت هم مستنکر است همه جا ظهور را خراب می کند، چه ظهور اطلاقی، چه ظهور عمومی و چه ظهور دلیلی که مختص به مورد باشد. حالا اگر مختص به

مورد است و قابل تأویل به معنای دیگر است ممکن است، اگر قابل تأویل به مورد دیگری نیست، به معنای دیگری نیست احتمال پیدا می‌کند، همینطور آنهایی که دیروز گفتیم.

س: ...

ج: در همان عصر هم مجمل می‌شود و می‌روند خدمت امام و می‌گویند کلام شما را نفهمیدیم، چه می‌خواهید بفرمایید. بله چه اشکالی دارد.

س: ...

ج: قرآن هم مجمل دارد، متشابهات خودش فرموده است فکیف بکلام ائمه، اشکال ندارد.

س: ...

ج: نه مبین هستند بله اما کلام مجمل هم ممکن است بفرمایند، باید برویم از آنها سؤال کنیم که این مجمل شد، ما نفهمیدیم، یا راوی که از شما نقل کرده است یک طوری نقل کرده است که ما نمی‌فهمیم آیا همین است مقصودتان؟ چیز دیگری مقصودتان است؟ بله بوده است دیگر اتفاقاً مثال در روایات هم وجود دارد که آمده‌اند سؤال کرده اند، هم از آیات سؤال کرده اند، هم از خود ائمه، حضرت فرموده‌اند که مقصود من این بوده است آن نبوده است.

س: ...

ج: نه، قبلاً گذشت که در مواردی که برای آنها فرموده‌اند این لزومی ندارد، اگر سیره معاصره باشد. گفتند در سیره معاصره شاید آنها برای ما نقل نکردند، ائمه برای آنها بیان فرمودند، البته یک مواردی چرا. جا به جا باید فقیه اینها را ملاحظه کند، مورد به مورد را ملاحظه کند که اینجا از آن جاهایی است که اگر بود باید به ما می‌رسید حتماً و امثال این.

س: ...

ج: بله، ممکن است، قابل تصوّر است که خلافت مستنکر باشد، ولی هنوز سیره آنچنانی نشده است. بعضی چیزها هست که هنوز سیره آنطوری نشده است اما خلافت ممکن است، به این معنا که اگر به عقلاء عرضه بشود استنکار می‌کنند.

س: ...

ج: نه، اینجا می‌گوید شرطش این است که این دو را داشته باشد.

«ثانیهما» مورد دوم «ما إذا كانت السير شديداً الرسوخ في أذهان العقلاء (اما) من دون أن يُتَنَكَّرَ خلفها عندهم» اینجا زور این کمتر از آن قبلی است «فإن السير حينئذٍ تمنع عن انعقاد الظهور في دليل الردع بالنسبة إلى (مورد آن سیره، در چه صورتی؟) إذا كان الظهور بالإطلاق و العموم» فقط این باشد «بخلاف ما إذا كان مختصاً بمورد السير» اگر خلافت مستنکر نیست نمی‌تواند دلیلی که در مورد سیره وارد شده است ظهورش را به هم بزند اما عموم اطلاق را به هم می‌زند.

پس عموم و اطلاق در دو جا به هم می‌خورد، اما ظهور کلامی که در مورد سیره وارد

شده است در یک جا به هم می‌خورد؛ آنجا که خلافت هم مستنکر باشد.

خب این هم ضابطه مهمی بود که ما در استنباطات از کتاب و سنت به این نیاز داریم که فقیه باید به این توجه کند.

«الظهور المفهومی: ثم لا يخفى عدم الفرق فيما ذكرنا من انحصار مورد كون السير بمنزلة القرينة المتصلل المانع عن انعقاد الظهور في دليل الردع في الموردين المتقدمين بين الظهور المنطوقى و المفهومی»

خب می‌دانید همانطور که در بحث مفاهیم ذکر شده است ما دو گونه مدلول داریم، مدلول مطابقی و مدلول مفهومی.

مدلول مفهومی آن مدلولی است که تنطقی به او نشده است، گوینده به آن تنطق نکرده است اما در آن چیزی که تنطق به او کرده است یک ویژگی وجود دارد که از آن گفته شده یک ناگفته‌ای هم در می‌آید. مثل اینکه گفته است اگر زید آمد اکرامش کن. چون تعلیق کرده است وجوب اکرام را بر آمدن از این می‌فهمیم که اگر نیامد لزومی ندارد، بنابراینکه مفهوم شرط را قبول کنیم. یا مفهوم تحدید؛ سؤال می‌کند سائل که آقا واجبات نماز را برای من بیان کنید، امام بیان می‌کنند و قنوت را ذکر نمی‌کنند، از این چه می‌فهمیم؟ از مفهوم تحدید می‌گوییم امام در مقام این بود که واجبات نماز را مشخص کنند، در این مقام بودند، قنوت را در این مقام ذکر نکردند، معلوم می‌شود که این جزء واجبات نیست و الا منافات دارد با اینکه در این مقام بودند که همه واجبات را ذکر کنند. این را می‌گویند مفهوم تحدید و مفهوم تحدید اکثر مورداً و استفاداً در فقه. یعنی حتی منکرین مفهوم شرط، مفهوم وصف، مفهوم غایت خیلی جاها شما می‌بینید که به جمله شرطیه استدلال مفهوم می‌کنند، می‌گویند آقا این با اصولت منافات دارد، نه، اینجا از آن مواردی بوده است که این شرط در مقام تحدید بوده است. سؤال کرده است آقا به خبر چه کسی می‌توانم عمل کنم؟ می‌گویند اگر ثقه است عمل کن. اینجا درست است که قضیه شرطیه است اما در مقام تحدید است، این غیر از این است که مستقیماً ابتدائاً بگوید اگر ثقه است عمل کن، آنجا ممکن است بگوییم در قضیه شرطیه مفهوم ندارد، اما اینجا که گفته است به قول چه کسی می‌توانم عمل کنم؟ می‌فرماید اگر ثقه بود عمل کن، اینجا مفهوم تحدید دارد.

س: ...

ج: آنها دیگر در بحث‌های خودش است، بحث دارد که إثمًا مثلاً از ادات حصر هست یا نیست، مرحوم امام قبول ندارند که إثمًا از ادات حصر است. ولی مشهور است که إثمًا از ادات حصر است. آنها دیگر در جای خودش باید بحث بشود، در بحث مفاهیم ...

س: ...

ج: آن چیز دیگری است، آن در مقام تحدید نیست، آن بحث آخری است که در مقام تحدید نیست، اینکه آنها را چطور می‌توان با هم جمع کرد، یکی از جمع‌هایش این است که اینها اضافی است، أفضلیت اضافی را می‌گوید نه أفضلیت مطلق را می‌گوید، نسبت به یک چیزهایی می‌خواهد بگوید افضل است.

حالا بحث در اینجا این است که ما ظهور منطوقی را فهمیدیم ضوابطش را. ظهور

منطوقی که در مورد سیره وارد بشود ضابطه اش را فهمیدیم؛ اگر اطلاق و عموم باشد مطلق گفتید که اگر سیره راسخه باشد موجب می‌شود که اطلاق انصراف پیدا کند و منعقد نشود، اگر راسخه‌ای که مستنکر الخلاف باشد هم عمومات، هم اطلاقات و هم ادله خاصه‌ای که در موردش وارد شده است همه اینها باعث می‌شود که ظهور پیدا نکند، این را فهمیدیم، آیا ظهور مفهومی هم همینطور است؟ همین ضابطه در ظهور مفهومی هم هست؟ یا نه، می‌شود گفت ظهور مفهومی کارش شل تر و ضعیف تر است. هم این جاهایی که منطوق‌ها خلل پیدا می‌کنند، خلل در آن وارد می‌شود، هم آن جاهایی که سیره انقدر توانایی اینکه ظهور منطوقی را از بین ببرد ندارد، مثل سیره غیر راسخه است یا شدیداً الرسوخ نیست، اینجا کارآمدی نداشت، اینجا می‌گوییم کارآمدی دارد، چرا؟ چون ظهور مفهومی خودش اصلاً ضعیف است، وقتی خودش ضعیف است یک قرینه ضعیف هم می‌تواند آن را از بین ببرد. جواب می‌دهند که نه، بالاخره ظهور است و اینجا هم اگر بخواهیم دست از مفهوم برداریم همان خصوصیت را لازم دارد.

مثلاً در همین خیار غبن اگر یک روایتی اینطور وارد شده بود که اگر مغبون نباشید اعمال خیار نمی‌توانی بکنی، مفهومی چیست؟ اگر مغبون بودی می‌توانی. این یک مفهومی است، آیا در اینجا اگر ...

یا حالا مثال از این طرف بزنم که بهتر بشود: اگر مغبون بودی خیار داری، مفهومی چیست؟ اگر مغبون نبودی خیار نداری، جنس الخیار را نداری، مفهوم این است دیگر، یعنی اصلاً خیار نداری؛ خیار عیب هم نداری، خیار مجلس هم نداری، خیار شرط هم نداری، خیار تأخیر ثمن هم نداری و همه خیاراتی که گفته شده است، و این الان در کجا وارد شده است؟ آیا هر سیره‌ای می‌تواند این را از بین ببرد یا آن باید سیره راسخه مسروخه مسلمه باشد؟ می‌گویند فرقی نمی‌کند، این هم اگر بخواهید دست از این مفهوم بردارید اگر به عموم و اطلاق است باید آن سیره راسخه حتماً باشد و شدیداً الرسوخ باشد و اگر هم در مورد است باید مستنکر الخلاف هم باشد.

«ثم لا يخفى عدم الفرق فيما ذكرنا من انحصار موارد كون السير بمنزلة القرين المتصل المانع عن انعقاد الظهور في دليل الردع» این فی دلیل الردع متعلق به عن انعقاد ظهور است، عن انعقاد ظهور در دلیل ردع. خب، ما ذكرنا در انحصار این در «فی الموردین المتقدمین» فرقی بین این مطلبی که گفتیم بین الظهور المنطوقی و المفهومی نیست، «فلا وجه لدعوى الفرق بينهما (بین مفهوم و منطوق) بأن يقال مثلاً: إن السير الراسخ الذى لا تكون شديد الرسوخ تمنع عن انعقاد الظهور المفهومی» بگوید که بله سیره راسخه‌ای که شدیداً الرسوخ نباشد درست است که آنجاها کارآمدی نداشت در منطوق، اما اینجا کارآمدی دارد و ظهور را خراب می‌کند، نه این را نمی‌شود گفت. «تمنع عن انعقاد الظهور المفهومی مع أنها» با اینکه این سیره راسخه‌ای که شدیداً الرسوخ نیست «غير مانع عن انعقاد الظهور المنطوقی، من جهة كون» چرا بگوییم اینجا کارآمدی دارد ولی آنجا کارآمدی ندارد؟ «من جهة كون الظهور المفهومی أضعف عرفاً من الظهور المنطوقی» این خودش شل است پس این می‌تواند آن را بین ببرد. «فلا فرق» چرا؟ و ذلك لأن الوجدان العرفی قاض بعدم الفرق بين الظهور المفهومی و ظهور المنطوقی فيما ذكرنا» که ظهور مفهومی هم اگر سیره راسخه باشد جلویش را می‌گیرد، راسخه شدیداً ... اما این نه، مولی دارد در بیانش آنها را هم از بین می‌برد، همین مثنای که زدم دیگر. مثلاً گفت اگر مغبون بودی خیار داری، مفهومی چیست؟ اگر مغبون نبودی خیار نداری. و حال اینکه یک مواردی هست که خیار داشتن آن هم راسخه مسروخه است، کجا؟ مثلاً

خيار عيب، اما خيار مجلس چه؟ اما مثلاً خيار تأخير ثمن چه؟ اينها انقدر معلوم نيست راسخ باشد كه دست از مفهوم برداريم و آن مفهوم را بخواهد به هم بزند، اگر ما دليل شرعی بر اين نداشته باشيم كه مفهوم را تخصيص بزنيم اينها نمی‌توانند ... به حكم اين مفهوم می‌گوئيم آن خيارات وجود ندارد.

س: مگر قرينه اين سيره قرار بود تخصيص بزند كه حالا ما بيايم ...

ج: نه تخصيص به اين معنا كالفريق المصله حساب می‌شود و قرينه مصله تخصيص نمی‌زند.

س: يعنی از اول قرار بود ظهور منعقد نشود ... در منعقد نشدن مفهوم تابع آن منطوق است، مگر می‌شود در منطوق يك ظهوری منعقد بشود و بعد در مفهوم ...

ج: به حول الله و قوته می‌شود چون منطوق راجع به قبل است، برای چيز ديگر نبود.

س: از لزوم مفهومی می‌توانيم اطلاق گيري كنيم...

ج: بله ديگر، چون ببينيد اصلاً اطلاق پيدا می‌كند... حالا اينها يك بحث‌هایی دارد كه در محلّ خودش كه آیا آنجا اطلاق است يا چيز ديگری است اصلاً؟ چون سنخ حكم معلق شده است. ... مفهوم می‌شود می‌گويد چه؟ می‌گويد سنخ الحكم معلق شده است بر اين شرط يا بر اين وصف يا بر اين امر، سنخ الحكم، وقتی سنخ الحكم معلق شد، معلق عليه كه نبود قهراً چیست؟ سنخ الحكم نيست، سنخ الحكم بخواهد نباشد به چه می‌شود؟ به اينكه هيچ فردی از حكم نباشد ديگر. پس اصلاً اطلاق اينها نيست، اين مدلول عقلی است كه شما وقتی می‌گويد علت نيست معلول هم نيست، می‌گويد سنخ حكم وابسته به اين است، اين نباشد سنخ حكم هم نيست ديگر. كسی كه می‌گويد مفهوم وجود دارد حرفش اين است، آن مفهوم معروف اين است ديگر كه می‌گويند سنخ در آن مواردی كه می‌گوئيم مفهوم دارد، مثلاً قضيه شرطيه، می‌گويد سنخ مثلاً وجوب اكرام زيد، سنخش به هر وجهی، سنخ يعنی به هر وجهی و به هر علتی، تمام اينها معلق است بر آمدنش، پس اگر نبود اين سنخ وجود ندارد، سنخ وجود بخواهد وجود نداشته باشد بايد وجوب به شرايط ديگر هم وجود نداشته باشد و الا سنخ هست.

س: كلّ خيارات را كه نفی نمی‌كند.

ج: نه، خيار

س: ...

ج: می‌گويد اگر مغبون شدی، نمی‌گويد خيار غبن، می‌گويد اگر مغبون شدی خيار داری پس خيار داشتن را معلق ... جنس الخيار را، جنس الخيار را معلق بر چه كرده است؟ بر مغبون بودن، پس يعنی اگر غبن نبود جنس الخيار وجود ندارد، جنس الخيار بخواهد وجود نداشته باشد بايد خيار مجلس هم نباشد، خيار چه هم نباشد ... و الا اگر به اين عنوان‌ها باشد كه جنس الخيار معلوم نشد كه.

س: ...

ج: بله وقتی اينطور بود پس معلوم می‌شود كه يك قیدی می‌خواهد بزند. اين ظهور را پس

چه کار می‌کند؟ معلوم می‌شود که در ناحیه منطوق یک قیدی وجود دارد که آن سنخ دایره اش کوچک می‌شود.

س: ...

ج: بله، برگشت نهایی باشد، روی این مسلک نه روی مسلک همه، روی این مسلک، چون اینها مباحثش به هم مرتبط است یک مقدار یعنی مبانی باب مفاهیم به اینجا مؤثر است که آنجا شما چه قائل باشید، آیا مفهوم خودش یک مدلول جداگانه‌ای است و یک اطلاق و عموم جدایی دارد و غیر از منطوق است؟ یا اینکه تابع منطوق و ظلّ منطوق است و باید در آنجا تصرّف بشود تا در آن تصرّف بشود، اینها دیگر مبانی اش به آنجا بر می‌گردد.

س: ضیق منطوق ...

ج: ضیق منطوق بله به مفهوم برگشت می‌کند اما ضیق مفهوم آیا به ضیق در منطوق ایجاد می‌کند یا نمی‌کند محلّ کلام است.

س: ...

ج: نه، اصلاً ما برای خیار غبن دلیل شرعی نداریم، دلیل به معنای روایی و آیه نداریم، فقط دلیلش مگر اینکه کسی به لا ضرر و لا ضرر تمسّک کند که ایشان این را هم قبول ندارد فلذا می‌گویند دلیل خیار غبن فقط سیره عقلا است.

س: ...

ج: کی برگردانیم؟ می‌گوییم این جمله فرضیه را اگر اینطور گفت، اگر مولی گفت اگر مغبون شدی خیار داری بنا بر اینکه مفهوم شرط را قائل باشیم مفهومش این می‌شود که اگر مغبون نشدی خیار نداری، در این صورت مفهومش این می‌شود که اگر مغبون نشدی خیار نداری، یعنی جنس الخیار برای تو وجود ندارد، جنس الخیار وجود ندارد یعنی خیار عیب هم نداری، خیار مجلس هم نداری، خیار شرط هم نداری، خیار تأخیر ثمن هم نداری و همینطور خیار تبّع سفقه هم نداری و هرچه اختیارات وجود دارد نداری. این مفهومش این می‌شود. حالا اگر این مفهوم پرش یک چیزی را گرفت که سیره راسخه عقلائی بر آن است - که هست - یک خیار است که سیره راسخه ... حرف سر این است که آیا این مفهوم ظهور عموم مفهوم آیا اینجا از بین می‌رود یا ظهور عموم مفهوم از بین نمی‌رود؟ می‌گویند فرقی نمی‌کند، همان شرایطی که ما برای از بین رفتن ظهور منطوقی گفتیم همان شرایط برای از بین رفتن ظهور مفهومی هم هست.

«الظهور الإلزامی»

س: ...

ج: نه، ظهور مفهومی البته ضعیف تر از ظهور منطوقی است.

س: ... دو تا ظهور داریم یا دو تا اطلاق داریم؟ ...

ج: دو تا ظهور داریم.

س: ...

ج: بله، ممکن است اینطور هم باشد.

خب حالا بحث‌های ظهور مفهومی هم البته مختلف است که حالا آن ظهور لفظ است، ظهور فعل است یا ظهور چیست. مرحوم آیت الله بروجردی قدس سره در باب مفاهیم یک مبنای ویژه دارند ایشان، هم مرحوم والد ما نقل می‌کردند در درس ایشان، که ایشان می‌فرمودند مفاهیم ظهور لفظ نیست، ظهور فعل است نه ظهور لفظ یعنی چون قید و آوردن قید - نه خود قید- آوردن قید که کار من است، اینکه فعل من است، این آوردن قید یک دلالتی دارد نه مدلول آن قید باشد که می‌شود دلالت لفظیه. پس یک ظهور دیگری است، آن اصلاً ظهور فعل است، مفهوم ظهور فعل است منطوق ظهور لفظ است، اصلاً دو ظهور جدای از هم هستند طبق آن مبنا. آن مبنا را هم نگوییم باز دو ظهور ... و جدای از هم است.

س: ...

ج: درست است که ضعیف تر است اما انقدر هم ضعیف نیست که با یک حرف آنطوری بخواهد بلرزد، نه، نسبت به آن ضعیف تر است. گرگ نسبت به شیر ضعیف تر است اما اینطور هم نیست که هر چیزی بتواند با گرگ در بیافتد. اینجا هم به خدمت شما عرض شود که آن درست است که اقوی است و این نسبت به آن ضعیف تر است اما انقدر هم ضعیف نیست که با مجرّد اینکه یک سیره‌ای مرسوخه شدید [الرسوخ] نباشد بتواند با آن در بیافتد، می‌گوید خودت اینطور گفتی، می‌گوید بله مگر من به شما نگفتم این حرف را؟ دارم رد می‌کنم کلام شما را، به همان کلام مفهومی که عبارت گفته است دارم حرف شما را رد می‌کنم.

مثلاً فرض کنید سیره عقلاء بر این است که به خبر آدم ثقه‌ای که عادل نباشد عمل می‌کنند، حالا خدا اگر بفرماید آیه نبأ «إن جئکم فاسقاً بنیاً فتبینوا» مفهومش چیست؟ مفهومش این است که اگر فاسق نبود عمل کنید، فاسق نبود عمل کنید. سیره راسخه عقلاء این است که آدمی که فاسق نیست اما ضبطش درست نیست، فراموشی اش زیاد است عمل نمی‌کنند، حالا آیا به حساب این آیه عمل می‌کنند؟ می‌گویند نه، انصراف دارد. می‌گویند انصراف دارد و لو این فرموده است که اگر فاسق نبود عمل کنید. یک عادل شش آتش که هیچ شبهه‌ای در ورع و عدالت و اینها نیست، اما حافظه اش خیلی چیز نیست و من غیر اختیار قاطی می‌کند و اصلاً خودش هم متوجه نمی‌شود که دارد قاطی می‌کند، آیا می‌توانیم به اطلاق مفهوم آیه تمسک کنیم و بگوییم گفته است هر که عادل است عمل کن؟ یا نه، این سیره راسخه تقیید می‌کند و می‌گوید نه، اگر عادل بود عمل کن مگر اینکه حافظه اش متعارف نباشد، متعارف یعنی از نظر نقصان ...

ظهور دیگری که داریم که باز این بحث در آن پیاده می‌شود ظهور التزامی است. ما دلالت التزامی داریم دیگر که دلالت لفظ بر خارج معنا که بین این لفظ و آن خارج، -خارج یعنی لزومی باشد- دلالت التزامی محقق می‌شود، آیا در این موارد باز در اثر سیره و ارتکاز آن ظهور التزامی از بین می‌رود یا نمی‌رود؟ این هم بحث باز مهمی است که در فقه خیل جاها ممکن است به این مبتلا بشوید.

خب، توجه می‌فرمایید همانطور که در منطق خواندیم و در اصول هم گفته شده است

گاهی بین آن معنای خارج لازم و آن معنای لفظ لزوم بین بالمعنی الأخص است، گاهی لزوم بین بالمعنی الأعم است، گاهی لزوم غیر بین است. پس دلالت التزام تقسیم می‌شود به اینکه بین آن مدلول اولی لفظ و آن مدلول التزامی گاهی لزوم بین است، گاهی لزوم بین بالأعم است و گاهی لزوم غیر بین است. و همچنین گاهی این روایتی که و این کلامی که از مولی صادر شده است که دلالت التزامیه دارد باز به عموم و اطلاقش مورد سیره را شامل می‌شود و گاهی در مورد سیره است. حالا ببینیم در تمام این صور آیا ظهور به هم می‌خورد یا نمی‌خورد؟

«الظهور الالتزامی: الظهور الإلتزامی إمّا یکون بیناً، و إمّا یکون غیر بین، و علی کلا التقديرین إمّا یکون مختصّاً بمورد السیر، و إمّا یعمّه بالعموم أو الإطلاق.»

خب ما سه تا گفتیم و اینها دو تا گفتند برای اینکه بین بالمعنی الأخص و اعم را داخل در بین کرده اند.

س: ...

ج: بله، از این جهت تفاوت نمی‌کند.

خب، لزوم بین مثل چه؟ فرض کنید که اگر گفتند می‌دانیم که زید در فلان تاریخ، در 1300 به دنیا آمده است، الان فهمیدیم که گفتند زید زنده است، لزوم بینش چیست؟ پس الان 97 سالش است، بین اینکه الان زنده است، کسی که 1300 به دنیا آمده است می‌داند و بین اینکه الان می‌گویند و بین اینکه الان 97 سالش است چیست؟ لزوم بین است، لزوم بین این است که به مجرد تصوّر ملزوم لازم به ذهن می‌آید. احتیاجی به ... اگر گفتند خورشید طالع است، فوراً می‌گوییم روز است. این را می‌گوییم لزوم بین بالمعنی الأخص.

لزوم غیر بین این است که نه، شما باید لازم را تصوّر کنید، ملزوم را هم تصوّر کنید، بعد اقامه برهان کنید بعد از اینکه اقامه دلیل و برهان کردید ممکن است تصدیق کنید، این لزوم هست اما غیر بین است.

لزوم بین بالمعنی الأعم چیست؟ این است که مجرد آمدن یک طرف ذهن را به طرف دیگر منتقل نمی‌کند. باید این طرف را تصوّر کنید، آن طرف را هم تصوّر کنید بعد از اینکه دو طرف را تصوّر کنید تصدیق به ملازمه و لزوم می‌کنید.

پس در بین بالمعنی الأخص آنچنان ملازمه شدید است که به مجردی که ذهنت به یک طرف توجه کرد آن طرف می‌آید در ذهن.

س: ...

ج: هر علت و معلولی هم نه، اینطور نیست.

به مجرد، مثل اینکه تا طلوع شمس را تصوّر کردی و تصدیق کردی تصوّر و تصدیق این روز بودن هست، تا تصوّر کردی که روز است اینکه خورشید طالع است ... این را می‌گویند لزوم بین بالمعنی الأخص.

اما لزوم بین بالمعنی الأعم این است که نه، باید آن را تصوّر کنی، تا آن را تصوّر کردی این ممکن است به ذهن نیاید. شاید این مثالی که زدیم کسی بگوید مثلاً: اگر گفتید آقا ...

الان 97 است، پس این الان نوه دارد؟ باید این را فکر کنیم، آن را هم فکر کنیم، که این این است، معمولاً هم آدم‌ها اینجا ملازمه عادیّه است با اینکه پس این حتماً ازدواج کرده است، پس فرزند دار شده است، پس این فرزند هم در این مدّت طولانی آن هم ازدواج کرده است، پس آنها هم فرزند دارند پس این باید نوه داشته باشد. این را باید تصوّر کنید، آن را باید تصوّر کنید، یک سنجشی بکنید و بعد بگویید بله.

گاهی هست کهاز این هم خفی تر است؛ مثلاً در بحث مقدّمه واجب بعضی می‌گفتند لزوم دارد، بین بالمعنی الأعم است که آیا بین اینکه اگر ذی المقدّمه را واجب کردند مقدّمه را هم باید واجب کنند؟ شاید کسی بگوید نه. اگر کسی می‌خواهد ادّعا کند و برهان بر آن اقامه کند این می‌شود لزوم بین بالمعنی الأعم، یا اصلاً می‌شود لزوم غیر بین. یعنی این بین نیست و باید استدلال کرد، باید تفکّر کرد، باید تأمّل کرد تا بتوانیم تصدیق کنیم.

حالا این تفسیر اینها بود اما مطلبش را ان شاء الله می‌گذاریم برای فردا.

و صلی الله علی سیدنا محمّد و آله الطاهرين.